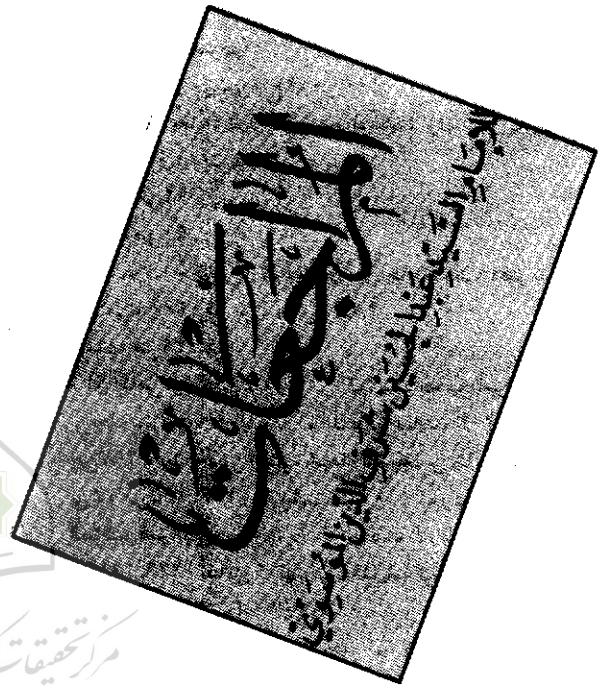


المراجعات در مراجعه ای دیگر

پرویز رستگار



المراجعات. الامام عبدالحمید شرف الدین الموسوی (ره)، تحقیق و تعلیق: الشیخ محمد جمیل حمود، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، بیروت، ۱۴۴۰ هـ، وزیر.

لبنان با ۱۰/۴۰۰ کیلومتر مربع وسعت (صد و چهل و دو مین کشور جهان)، در نیمکره شمالی، نیمکره شرقی، در جنوب غربی قاره آسیا، در کنار دریای مدیترانه و در همسایگی کشورهای سوریه در شمال و شرق و فلسطین اشغالی در جنوب واقع است.^۸

۱. یاقوت حموی، معجم البلدان، بی جا، بیروت، دار صادر، بی تا، ج ۲، ص ۳۰۲.
۲. این نام - بر خلاف کاربرد پارسی زبانان - در گویش عربی، با «ال» و نیز با تشدید نون تلفظ می شود (ر. ک: همان، ج ۱، ص ۱۴۷).
۳. با کسر دال و فتح یا کسر میم، اما پارسی زبانان - بر اساس یک «غلط مشهور» - نام این شهر را با فتح دال و کسر میم، یعنی «دمشق» تلفظ می کنند (ر. ک: همان، ج ۲، ص ۴۶۳).
۴. با تخفیف یاء، نه تشدید آن که خطاست (ر. ک: همان، ج ۱، ص ۲۶۶).
۵. به تصریح از هری و دیگر لغوی ها، باید این نام با فتح میم و کسر و تشدید صاد اول تلفظ شود، اما تنها جوهری و خالد فارابی صاد اول را نیز چون صاد دوم، با تخفیف ضبط کرده اند، هر چند تلفظ نخست درست تر است (ر. ک: همان، ج ۵، ص ۱۴۴-۱۴۵).
۶. با فتح میم و لام و سکون طاء، هر چند توده مردم عرب زبان - بر اساس یک «غلط مشهور» - آن را «مکطیه» می خوانند (ر. ک: همان، ص ۱۹۲).
۷. همان، ص ۱۱.
۸. محمود محبوب و فرامرزیآوری، گیتاشناسی کشورها، چهارم، تهران، انتشارات گیتاشناسی، ۱۳۶۵ هـ. ش، ص ۲۸۱.

۱. درآمد

برخی جغرافی دانان مسلمان از کوهی مشرف بر «حمص» شهری نامدار و تاریخی در خاورمیانه - نام برده اند^۱ که یک سویش تا حجاز و میان دو شهر عمده این منطقه، مکه و مدینه قرار دارد و سوی دیگرش تا سرزمین شام امتداد یافته، سرزمین های فلسطین، اردن^۲ و نیز شهرهای دمشق،^۳ حلب، حماة و حمص را درنور دیده، به انطاکیه،^۴ مصیبه،^۵ ملطیه،^۶ سُمیساط، قالیقلا و - سرانجام - تا سواحل دریای خزر می رسد و «لبنان» نامیده می شود.^۷

امروزه و پس از پایان گرفتن سلطه فرانسویان بر سرزمین های سواحل شرقی دریای مدیترانه، در حول و حوش همان رشته کوه، سرزمینی خودنمایی می کند که «لبنان» نام دارد.



کشوری است نیمه کوهستانی که مهمترین رشته کوه‌های آن عبارت‌اند از: لبنان (غربی)، لبنان شرقی و جبل عامل.^۹

جبل عامل که در کتاب‌های جغرافی سده‌های پیشین مسلمانان، ناحیه‌ای در «حمص» به شمار می‌رفته است،^{۱۰} اینک بخش جنوبی لبنان را با اکثریتی شیعه مذهب تشکیل می‌دهد. یکی از دانشمندان پرکار و نامدار معاصر که در حد فاصل سال‌های ۱۹۳۹ تا ۱۹۴۸ میلادی در این ناحیه به سر می‌برد،^{۱۱} از زیبایی طبیعت، دورنمای دریا، هوای گوارا و دامنه‌های کوهستان جبل عامل که به سوی کناره‌های دریا شیب می‌یافتند، سخن رانده^{۱۲} و از سیر قهقرایی شهروندان آن‌جا در ربع چهارم قرن بیستم میلادی، نالیده است؛^{۱۳} ناحیه‌ای شیعه‌نشین که همواره در فراهم آوردن بستری شایسته برای بالیدن و نامور شدن دانشمندان بزرگ چون شهید اول، شهید ثانی، محقق کرکی، شیخ حر عاملی، سید محسن امین و... پیشتاز بوده است و شخصیت محور بحث‌های این مقاله نیز یکی از آنان به شمار می‌رود؛ مردی که یکی از نویسندگان معاصر، او را با تعبیرهایی چون «یکی از این متعهدان بزرگ و مفسران کبیر آفتاب»، «درخشنده‌ای چونان آفتاب در قرن چهاردهم هجری»، «نورانی ترکننده آفاق وسیع اندیشه‌های شیعی»، «پاسدار حق بزرگ»، «مرزبان حماسه‌جاوید»، «یکی از قله‌های رفیع فرهنگ و جهان‌بینی شیعی»، «یکی از نمونه‌های والای جهاد فکری و سیاسی و حرکت‌های دینی» و... ستوده^{۱۴} و در ادامه این مدیحه پردازی‌های خستگی‌ناپذیر و مسلسل وار که در حوزه قلم زنی این نویسنده، کم سابقه هم نیست، افزوده است:

ما از این‌جا می‌پردازیم به یادکردی از زندگی و احوال و خدمات و افکار مصلح اسلامی جلیل و عالم شیعی مرزبان، قله‌ای افزاشته از قله‌های بلند اندیشه‌های اعتقادی، مردی از سلالة پیامبر، از نسل علی و فاطمه، از سادات بزرگوار موسوی، از خاندانی متصف به علم و تقوا و مکرم به شرف سیادت، از دامنه کوهساران تشیع شعار - جبل عامل - از مدرسه عالمان بزرگ اسلام - نجف اشرف - و از صف فروغ یافتگان و صاحب‌رسالتان، یعنی حضرت سید عبدالحسین شرف‌الدین موسوی عاملی، رحمة الله علیه.^{۱۵}

۲. سید عبدالحسین شرف‌الدین^{۱۶}

وی در کاظمین و در سال ۱۲۹۰ قمری، در دامان پدر و مادری خویشاوند، ریشه دار و بزرگوار، به نام‌های سید یوسف (فرزند سید جواد و نواده سید اسماعیل) و زهرا (فرزند سید هادی و نواده سید محمدعلی) که با سلسله نسب کوتاهی به «شرف‌الدین»

- یکی از چهره‌های برجسته این خاندان بزرگ - می‌پیوستند، چشم به جهان گشود.^{۱۷}

سید عبدالحسین از سوی مادرش، بانو زهرا صدر، نواده سید هادی صدر و خواهرزاده دانشمند نامدار شیعی، سید حسن صدر - پردازنده تألیفات بسیار، از جمله، «تأسیس الشيعة لعلوم الاسلام» - و از سوی پدرش، با ۳۱ واسطه، فرزند ابراهیم المرتضی، فرزند امام موسی بن جعفر (ع) به شمار می‌رود.^{۱۸}

۹. همان (با اندکی تصرف).

۱۰. یاقوت حموی، پیشین، ج ۲، ص ۱۰۳.

۱۱. محمدجواد مُغنیة، نجار محمدجواد مُغنیة، اول، بیروت، دارالاجواد، ۱۴۰۰ هـ. ق.، ص ۸۵.

۱۲. همان، ص ۹۲.

۱۳. همان، ص ۹۰.

۱۴. محمدرضا حکیمی، شرف‌الدین، بی‌جا، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۰ هـ. ش.، ص ۴۷-۴۸.

۱۵. همان، ص ۴۹.

۱۶. برای آگاهی از زندگی‌نامه وی، ر. ک: سید محسن امین، اعیان‌الشیعه،

بی‌جا، بیروت، دارالتعارف للمطبوعات، ۱۴۰۳ هـ. ق.، ج ۷، ص ۴۵۷؛ عبدالحسین امینی، شهداء الفضیلة، بی‌جا، قم، دارالشهاب،

بی‌تا، ص ۱۶۵-۱۶۶ و پانویس ص ۱۶۶؛ کورکیس عواد، مجمع المؤلفین العراقيين، بی‌جا، بغداد، مطبعة الارشاد، ۱۹۶۹ م.، ج ۲،

ص ۲۲۸-۲۲۹؛ آقا بزرگ تهرانی، الدررمة الی تصانیف الشیعه، دوم، بیروت، دارالاضواء، ۱۴۰۳ هـ. ق.، ج ۱۰، ص ۱۲۴؛ محمد

حزق‌الدین، معارف الرجال، بی‌جا، قم، کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۵ هـ. ق.، ج ۲، ص ۵۱-۵۲؛ محمد معین، فرهنگ

فارسی، هشتم، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۱ هـ. ش.، ج ۵، ص ۱۱۳۶ و خیرالدین زرکلی، الاحلام، دهم، بیروت، دارالعلم للملایین،

۱۹۹۲ م.، ج ۳، ص ۲۷۹ (زرکلی او را در صدر شرح حالش و به خطا، ذیل عنوان «ابن شرف‌الدین»، یاد کرده است).

آیت‌الله شیخ مرتضی آل‌یاسین نیز شرح حال نسبتاً گسترده‌ای درباره ایشان نوشته است که در مقدمه کتاب مشهور سید عبدالحسین شرف‌الدین،

المراجعات، بیستم، بیروت، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، بی‌تا، ص ۳-۲۲ چاپ شده و عیناً در کتاب دیگر سید عبدالحسین شرف‌الدین،

المجالس الفاخرة فی مآتم العشرة الطاهرة، اول، بیروت، مؤسسة العارف للمطبوعات، ۱۴۲۵ هـ. ق.، ص ۱۱-۲۳ نیز منعکس شده است.

دو تک‌نگاری هم در موضوع زندگی‌نامه سید عبدالحسین شرف‌الدین انجام شده است؛ یکی با نام «الامام السید عبدالحسین شرف‌الدین»،

نوشته شیخ عبدالحمید حر که به چاپ رسیده است (ر. ک: خیرالدین زرکلی، همان) و دیگری با نام «شرف‌الدین»، نوشته محمدرضا

حکیمی که در پانویس‌های پیشین، بدان اشاره کرده‌ایم. ایشان در این کتاب، ص ۱۵۴-۱۵۶، برخی منابع و مصادر را که می‌توانند برای

مطالعه بیشتر درباره شرح حال دانشمند موضوع این مقاله سودمند افتند، یادآوری کرده‌اند.

۱۷. سید عبدالحسین شرف‌الدین، المرجعات، همان، ص ۴-۵.

۱۸. محمدرضا حکیمی، پیشین، ص ۵۰.

نیک نفس، شاداب، شیرین سخن و نواندیش به جبل عامل در جنوب لبنان، سرآغاز تولد دوباره او بود که در غیرت دینی، نرمخویی، نیرومندی در راه حق، نرمی با ناتوانان، فراخوانی به خوبی ها و بازدارندگی از زشتی ها، فروتنی با دینداران و خاکساری اش با دانشمندان، بازتاب می یافت.^{۲۸}

وی به کمک سخنرانی های پر شور و شیوایش که قالب مناسب و شکل شکیلی را بر اندام مواد دانش های مستنوع و محتوای آگاهی های متعددش می پوشاند و بدان ها زیور نفوذ در دل ها و نشست در جان ها را می افزود،^{۲۹} بزرگ ترین و ماندگارترین راهکار یک دانشمند راستین را که همانا اصلاح جامعه و تلاش در جهت زدودن کاستی ها-به ویژه در عرصه های عریض و طویل و عمیق اخلاق و هنجارهای اجتماعی- است، در پیش گرفته،^{۳۰} از یک سو، با استعمار فرانسه در آویخت^{۳۱} و از سوی دیگر، در دمشق،^{۳۲} مصر^{۳۳} و فلسطین^{۳۴} گوشه هایی از ویژگی های یک زندگی آمیخته با دانش گسترده و تعهد و تلاش را بازتاب داد که ما از این میان و در این مقاله پر کم و کاست، تنها به یکی از آنها می پردازیم و از خدای بزرگ برای هر چه کمتر لغزیدن در پشت سر نهادن گردنه های این راه، کمک می خواهیم؛ ویژگی ای که کلمه و کلام، قهرمانان بزرگ و میدان داران سرگ آن اند و دو دانشمند ارجمند و والا را با نام های سید عبدالحسین شرف الدین و شیخ الاسلام سلیم بشری به هم پیوند زده اند.

۳. شیخ الاسلام سلیم بشری

وی که نسبی تکراری و در قالب سلیم بن ابی فراج بن سلیم بن ابی فراج دارد در سال ۱۲۸۴ قمری- برابر با سال ۱۸۶۷ میلادی-

۱۹. سید عبدالحسین شرف الدین، المراجعات، پیشین، ص ۵.

۲۰. محمدرضا حکیمی، پیشین، ص ۵۲.

۲۱. همان.

۲۲. همان، ص ۵۲-۵۳.

۲۳. همان، ص ۵۳.

۲۴. همان، ص ۵۳-۵۴.

۲۵. همان، ص ۵۴.

۲۶. همان.

۲۷. همان.

۲۸. سید عبدالحسین شرف الدین، المراجعات، پیشین، ص ۶.

۲۹. همان، ص ۷.

۳۰. همان.

۳۱. همان، ص ۸.

۳۲. همان، ص ۹.

۳۳. همان، ص ۱۰.

۳۴. همان، ص ۱۰-۱۱.

سید در چنین خانه و خاندانی که اسباب و مقدمات رهبری دینی برایش فراهم و به واسطه برخورداری از چهره های ماندگار در جهان اسلام، پایه هایش بر آسمان ها افراشته بود،^{۱۹} رشد کرد و بالید تا آن که هشت ساله شد.

در این هنگام، تحصیلات پدرش، سید یوسف در عراق به پایان رسیده بود و او که از عالمان بزرگ حوزه های کهن سال شیعی در آن سرزمین، اجازه اجتهاد گرفته بود، راهی زادگاه پدران خود- جبل عامل- شد. مادر می خواست فرزند خردسالشان در عراق بماند و دانش آموزد، اما پدر دل به جدایی از او نداد و قرار شد سید عبدالحسین پس از پایان گرفتن تحصیلات مقدماتی اش، به نجف باز گردد و مراحل عالی دانشجویی خود را در این شهری گیرد.^{۲۰}

این شد که وی به «عامله» رفت و تا هفده سالگی در آن جا زیست و تحصیلات ابتدایی را فرا گرفت. نزد پدرش، صرف، نحو، منطق، معانی، بیان و سطوح فقه و اصول را خواند و در همان جوانی، به فضل و گستره آگاهی ها، نامور شد.^{۲۱}

سپس، راهی نجف شد و چندین سال در آن حوزه دیرپا، فقه، اصول، حکمت، تفسیر و حدیث را فرا گرفته، نزد مجتهدانی پرآوازه چون شیخ حسن کربلائی، شیخ محمد طه نجف، آخوند ملا محمد کاظم خراسانی، سید محمد کاظم یزدی، سید اسماعیل صدر، شیخ الشریعة اصفهانی و سید حسن صدر، شاگردی کرد.^{۲۲}

او خود را در مسیر پرفراز و نشیب دانش اندوزی، زمینگیری نجف اشرف نکرد و به کربلا، کاظمین و سامرا نیز بار سفر بسته، از دانشمندان آن شهرها و حوزه های علمی آن جاها هم بهره مند شد.^{۲۳}

با سپری شدن پانزده سال از عمر جوانی که در هفده سالگی پا به سرزمین عالم خیز عراق گذاشته بود، مردی ۳۲ ساله^{۲۴} و دارای چندین اجازه اجتهاد پرورش یافت^{۲۵} که «در قدرت ذهن و توان فکر و امکان مناظره و تسلط بر مسائل فقهی و اصولی و سرعت استنباط، نام آور شد»^{۲۶} و «در نجف اشرف، به نوشتن مباحث فقهی پرداخت و بسیاری از آن مباحث را به روش کتاب مدارک الاحکام به رشته تحریر درآورد».^{۲۷}

بازگشت این مجتهد ۳۲ ساله باوقار، نامدار، پربار،

در محله «بشر» که از نواحی «شَبْر خیت»،^{۳۵} در سرزمین کهن سال مَصْر به شمار می‌رود، به دنیا آمد.

شیخ سلیم که از فقیهان مالکی و نیز عهده‌دار رهبری مالکیان بود، در دانشگاه عالم پرور و نامدار «الازهر» هم دانش آموخت و هم آموزگاری کرد. وی که دوبار نیز به جایگاه سروری و ریاست بر دانشگاه یاد شده رسید، کتابی با نام المقامات السنیه فی الرد علی القادح فی البعثة النبویه نوشت که به گفته برخی شرح حال نگاران،^{۳۶} مخطوط مانده است.

وی که به نوشته یکی از نویسندگان معاصر،^{۳۷} «دانشمندی عمیق و حق‌جو و منصف و پراطلاع» بود، در سال ۱۳۳۵ قمری - برابر با سال ۱۹۱۷ میلادی - در قاهره درگذشت.^{۳۸}

۴. کلمه و کلام، گوناگونی‌ها و گفتگوها

دوگانگی پیروان تشیع و تسنن در گرایش‌های مذهبی خود - در کنار یگانگی‌ها و همخوانی‌های پرشمار دینی - نمونه‌ای از تنوع‌پذیری‌های آدمیان در بستر اندیشه‌ها و باورهاست؛ نمونه‌ای که می‌توانست - در عین حال - نشان‌دهنده سرفرازی پیروان دو مذهب یاد شده در میدان شکیبایی و بردباری و زیست برادرانه - و دست کم، دوستانه و انسانی - باشد تا این هر دو دسته که امام علی (ع) را بزرگ می‌دارند و او را یا مفتخر به امتیاز «عصمت» و یا آراسته به بالاپوش «عدالت» می‌دانند، در اندازه آنچه خود آن حضرت خطاب به مالک اشتر فرمود و این کارگزار شایسته و برجسته خویش را یا برادر مصریان مسلمان و یا شهروندی همانند مردم غیر مسلمان آن سامان خواند،^{۳۹} نشان دهند ناتوان از وفاداری به این رهنمود فوق حقوق بشری آن بزرگوار نیستند، اما سوگمندانه چنین نشد و کوه بینی‌ها و بلندپروازی‌های برخاسته از تمامت خواهی‌های احساسی و عاری از محاسبه خردمندان، تودرتوی تاریخ و جابه‌جای جغرافیا، دیده‌ها و شنیده‌ها، ذهن‌ها و زبان‌ها و نوشته‌ها و گفته‌ها را از کشتار و خونریزی‌ها، طعن‌ها و طعنه‌ها، تصنیف‌ها و تمسخرها و در نهایت، دودلی‌ها و دوراهی‌ها آکنده کرد و پیروان این دو گرایش نه تنها نتوانستند دو برادر که حتی دو دوست باشند و هر یک به فراخور کوتاهی‌های خود، صحنه‌هایی آفرینند که بازگویی و بازخوانی دیگر باره آن‌ها، بازتابی جز درد آلودگی دل و انباشت اندوه ندارد.

خوش‌بختانه در یک سده باز پسین، مردان بزرگی از تبار خاندان والا گهر رسول خدا (ص) و از تخمه همان مرد مردی که بزرگوارانه پیامدهای انتخابات سقیفه را تاب آورد و در برابر آن، فراتر از یک واکنش احساسی، موضعگیری‌ای حکیمانه و محاسبه‌مند داشت

- یعنی امام علی (ع) - به پا خاستند و «شرف‌الدین» نام‌ها و «بروجردی» نشان‌ها، با باز کردن درهای گفتگو و کنش‌ها و واکنش‌های دوستانه و خردمندان با «شیخ محمود شلتوت» اسم‌ها و «شیخ سلیم بشری» رسم‌ها، کوشیدند تا دیوارهای بلند بی‌اعتمادی و کوه‌های یخی و قطور دل‌سردی را از میان بردارند و آب کنند.

این نیک‌اندیشان اندیشناک در آینده جهان اسلام و مسلمانان با بهره‌مندی از پتانسیل‌های کارگشا و نهفته در دو عنصر گران‌بهای کلمه و کلام، به همه نشان دادند که تمرین تحمل کردن، در کنار اصراری محققانه و پافشاری‌ای پیراسته از سیاهی‌های عناد و تحقیر بر سر آرا و اندیشه‌های خود، تلاش در هم سو کردن دیگران با خویش، باز گذاردن درهای گفتگو و ارتباط و نراندن هر سخن و اندیشه‌ای - به ویژه اگر نوظهور و نوآمد باشد - به کوچه بن‌بست ارتداد و انحراف، از پیش، «چک سفید» بطلان بی‌گفتگو و بدون چون و چرا برای گزینش‌ها و گرایش‌های دیگران نکشیدن و ... همه و همه می‌توانند ما و همه بشریت را برای هر چه به هم نزدیک تر شدن در عرصه ایمان و مذهب و انتخاب‌الگویی اگر نه دقیقاً یکسان، بلکه تا حد امکان، متشابه و متقارب، یاری دهند؛ نگارش کتاب المراجعات و رد و بدل شدن نامه‌هایی دوستانه و صمیمی میان دو عالم برجسته دو گرایش مذهبی عمده و دیرپای جهان اسلام، نمونه‌ای موفق از «شدنی» بودن انتخاب‌الگوهایی نزدیک به هم و دور از جنجال‌ها و جوسازی‌های خون‌آلود و خون‌دل‌آلود است.

۵. نام‌ها و نامه‌ها

یکی از نویسندگان معاصر که خود را «در برابر شرف‌الدین، دچار هیجانی گسترده و عمیق» می‌داند^{۴۰} - و به گمان صاحب این قلم و

۳۵. ر. ک: اعلام‌المجتد، مدخل «شَبْر خیت».

۳۶. خیرالدین زرکلی، پیشین، ص ۱۱۹.

۳۷. محمدرضا حکیمی، پیشین، ص ۱۲۹.

۳۸. خیرالدین زرکلی، پیشین.

۳۹. نهج‌البلاغه (نسخه دکتر صبحی صالح)، پنجم، قم، مؤسسه دارالهجره، ۱۴۱۲ ه. ق.، نامه ۵۳، ص ۴۲۷.

۴۰. محمدرضا حکیمی، پیشین، ص ۷۷.

بنویسد و از او بخواهد ادعای شگرف خود را با حجت‌هایی قاطع از آیات قرآن کریم مستند کند.^{۴۴} سید نیز نامه دوازدهم را چنان که شیخ خواسته بود، می‌نگارد،^{۴۵} اما شیخ در نامه سیزدهم به سید، اشکالی سندی را با این مضمون موافق با مذاق رجالیان اهل سنت مطرح می‌کند: آنان که در نقش محدثان و راویان، اهل بیت (ع) را سبب یا شأن نزول آیاتی چند از قرآن کریم دانسته‌اند، شیعه‌اند که برای اهل سنت حجیتی ندارند و نتیجه این قیاس شکل اول، اثبات نشدن مدعای سید در نامه دوازدهم خواهد بود.^{۴۶} سید در نامه چهاردهم به شیخ، با خدشه کردن در کبرای قیاس شکل اول شیخ، نشان می‌دهد که پیشگامان اهل سنت در کار تدوین حدیث، راویان پر شماری از شیعیان را حجت دانسته و از آنان، روایت کرده‌اند.^{۴۷} شیخ در نامه پانزدهم به سید، خواهان یادآوری نام کسانی می‌شود که به رغم شیعه بودنشان، مورد احتجاج و استناد اهل سنت قرار گرفته‌اند و همچنین از او می‌خواهد تصریح هم مذهبیان شیخ به تشیع آن راویان و نیز حجت بودنشان - هر دو - را یادآور شود.^{۴۸} سید نیز در نامه شانزدهم به شیخ، در کنار نام بردن از صد راوی شیعه، خواسته او را برمی‌آورد.^{۴۹}

۶. یک پیش درآمد و دو پرسش

۱-۶. پیش درآمد

پیش از آن که دو پرسش اساسی را که در نقد و تحلیل نامه‌های چهاردهم و شانزدهم سید به شیخ، در گمان «این کمترین» خودنمایی می‌کنند یادآوری کنم، گریزناپذیر می‌دانم شگفتی خود را از یک نکته نهفته در نامه‌های سیزدهم و پانزدهم شیخ به سید ابراز کنم: چگونه شیخ سلیم بشری که دوبار به پست مهم و جایگاه کم دست یافتنی ریاست بر دانشگاه معتبر و بلندآوازه «الازهر» دست می‌یابد^{۵۰} و به اعتراف یکی از نویسندگان معاصر، «پیدا است که دانشمندی عمیق و ... پر اطلاع است»^{۵۱}، تا این

با ملاحظه دیگر تک‌نگاری‌های ایشان، قید «در برابر شرف‌الدین» زائد به نظر می‌رسد - در یک معرفی بدون «هیجانی گسترده و عمیق»، کتاب المراجعات را به درستی چنین می‌شناساند:

... مجموعه ۱۱۲ نامه است که بین سید عبدالحسین شرف‌الدین و شیخ الاسلام سلیم بشری، مفتی و رئیس اسبق جامع «الازهر» مبادله شده است. این دو عالم اسلامی در این نامه‌ها، حقایق بسیاری را مورد بحث و نظر قرار داده‌اند. بیان این نامه‌ها، ادبی، زیبا و محکم است و مطالب مطرح شده در آنها غنی و سرشار. به گفته سلیم بشری، شرف‌الدین در نامه‌های پر مغز و خوش سبک و محکمش، بسان سیلی است که از قله‌های کوه خیزد یا ابری که از آن ژاله ریزد. از نامه‌های شیخ سلیم نیز پیدا است که دانشمندی عمیق و حق‌جو و منصف و پر اطلاع است. وی در نوشته‌هایش، حقایق مهمی را از مسائل اعتقادی شیعه و غیر آن، تصدیق کرده است که از جمله، اهمیت اساسی فقه شیعه و صحت عمل به آن است.^{۴۱} در این کتاب، شرف‌الدین با امضای «ش»، به نمایندگی از شیعه و سلیم بشری با امضای «س»، به نمایندگی از اهل سنت، سخن گفته‌اند. در این نامه‌ها، از سویی گسترش دامنه شناخت، ژرفای اندیشه [و] دل‌انگیزی تعبیرها - همه جا - به چشم می‌خورد و از سویی دیگر، قدرت بحث و مناظره فکری؛ بحث و مناظره‌ای به دور از هر گونه تعصب و جانبداری.^{۴۲}

باری، آنچه در این نوشتار کوتاه دامن و شتاب‌آلود، محور بحث و موضوع فحص است، تأملی دور از هر گونه «هیجانی گسترده و عمیق» در نامه‌های چهاردهم و شانزدهم سید عبدالحسین شرف‌الدین به شیخ الاسلام سلیم بشری است. داستان از این قرار است که نامه دهم سید به شیخ، در بردارنده نصوص صریح و سنتی وارده است با پیام گریزناپذیری پیروی از مکتب و مذهب اهل بیت (ع)؛^{۴۳} نامه‌ای که هم شگفتی شیخ و هم لرزش اندام او را به دنبال سردرگمی‌اش از چگونگی هماهنگ کردن این روایات با سلیقه دیرپای اهل سنت و مذهب کهن سالشان برمی‌انگیزد و او را وامی‌دارد نامه یازدهم را به سید

۴۱. همان، ص ۱۲۹.

۴۲. همان، ص ۹۹-۱۰۰.

۴۳. سید عبدالحسین شرف‌الدین، المراجعات، همان، ص ۴۶-۵۲.

۴۴. همان، ص ۵۲-۵۳.

۴۵. همان، ص ۵۳-۶۷.

۴۶. همان، ص ۶۷-۶۸.

۴۷. همان، ص ۶۸-۶۹.

۴۸. همان، ص ۶۹-۷۰.

۴۹. همان، ص ۷۰-۱۲۶.

۵۰. خیرالدین زرکلی، پیشین.

۵۱. محمدرضا حکیمی، پیشین، ص ۱۲۹.



اندازه از رجال صحاح ششگانه اهل سنت و نیز از گرایش های مذهبی آسناد مهم ترین منابع حدیثی هم مذهبیان خود ناآگاه است که با نگارش نامه پانزدهم به یک عالم بزرگ شیعی، یادآور می شود: «وكان الأولى [بک] أن تذكر أولئك الرجال بأسمائهم، و تأتي بنصوص أهل السنة على كل من تشيعهم والاحتجاج بهم...» ۵۲۱۹

ما بی آن که بخوایم - به پشتوانه این گمان خوش باورانه که پیشتازی در علوم گوناگون اسلامی الزاماً از آن پیروان کدام مذهب و یا اساساً دلیل حقانیت آن علم یا آن مذهب است - خود را درگیر یک بحث بیهوده، جنجالی و پایان ناپذیر کنیم و یا درنگ در اعتراف و اقرار سه دانشمند بزرگ رجالی شیعه، سید محسن امین،^{۵۳} علامه مامقانی^{۵۴} و علامه شوشتری^{۵۵} را پیش بکشیم که اهل سنت در کار شناسایی و ترجمه رجال حدیث، ضبط درست نام آنها و دیگر مباحث جانبی علم رجال، چیره دست تر و آگاه ترند،^{۵۶} باز هم نمی توانیم چشم خود را بر روی این واقعیت ساده و همه کس فهم بیندیم که یک مراجعه ساده و سطحی به کتاب هایی چون تهذیب الکمال، سیر اعلام النبلاء، تاریخ الاسلام، میزان الاعتدال، لسان المیزان و تقریب التهذیب که هر کدام حجمی سنگین و شرح حال هایی گسترده دارند، بس است تا حتی یک دانشجوی در آغاز راه تحصیل علوم دینی - از جمله، علم رجال - دریابد کدام یک از راویان، گرایش های شیعی داشتند و مورد احتجاج و استناد محدثان و گردآوردندگان بزرگ حدیث اهل سنت بوده اند، چرا که کتاب هایی چون تهذیب الکمال و تقریب التهذیب، تنها در بردارنده نام رجال صحاح ششگانه اند و صرف وجود نام یک راوی شماره دار در این دو کتاب که به جرح و تعدیل و گرایش های مذهبی تک تک محدثان نیز می پردازند، برای پی بردن به تشیع او و نیز مورد احتجاج و استناد بودنش کافی است. کتاب هایی چون سیر اعلام النبلاء، تاریخ الاسلام، میزان الاعتدال و لسان المیزان نیز گرچه انحصاراً در موضوع رجال احادیث صحاح ششگانه نوشته نشده اند، اما هر جا پای شرح حال راوی ای موجود در اسناد کتب یاد شده در میان بوده است، با به کارگیری رمزهایی چون «ع» (=صحاح ششگانه)، «۴» (=صحاح ششگانه جز صحیح بخاری و صحیح مسلم)، «م» (=صحیح مسلم و دیگر صحاح ششگانه جز صحیح بخاری) و ... هم به کمیت حضور راوی مورد نظر در این کتب حدیثی معتبر اهل سنت اشاره کرده اند و هم در ادامه مطلب، جرح و تعدیل او را نیز که نوع گرایش مذهبی، نقشی کلیدی و محوری در آن دارد، یادآور شده اند.

همه اینها به کنار، مراجعه حتی یک دانشجوی مبتدی علوم اسلامی به کتاب دو جلدی تقریب التهذیب - تا چه رسد به فقیهی دوبار منصوب شده به ریاست جامع «الازهر» - برای آگاهی از آنچه شیخ از سید خواسته، بس است!^{۵۷} به ویژه که اهل سنت، حساسیت بیش از اندازه ای به صحت سند حدیث دارند^{۵۸}، تا آن جا که در جا زدن در کار سامان دهی به اعتبار سند که یک امر مقدمی است آنها را از تأمل هر چه بایسته تر و شایسته تر در ذی المقدمه - یعنی صحت و استحکام متن حدیث - باز داشته و در نتیججه، به ورطه گاه خنده آور و گاه خطرناک نقل احادیثی غیر قابل دفاع یا صعب العلاج - به لحاظ متن - انداخته است!!^{۵۹} کوتاه سخن آن که به رغم ذهنیتی که واژه «مناظره» در انسان برمی انگیزد و نشانگر رویارویی دو شخصیت علمی و همپراز است که در مقام دفاع از اندیشه های خود و سست کردن بخردانه پایه های

۵۲. سید عبدالحسین شرف الدین، *المرجمات*، پیشین، ص ۷۰، ج ۳-۴.
۵۳. سید محسن امین، پیشین، ص ۲۹۲، ذیل «سلمة بن نبط».
۵۴. عبدالله مامقانی، *تفحیح المقال*، چاپ سنگی، ج ۲، ق ۱، ص ۴۹.
۵۵. محمدتقی شوشتری، *قاموس الرجال*، دوم، قم، مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۱۴ هـ. ق، ج ۵، ص ۲۱۲.
۵۶. و این مقدار - به خودی خود و اگر خوب بیندیشیم - نه تنها هنری نیست که به نوعی، پیامد ناروای جدا شدن راه گروهی از دوستان مسلمان ما از مسیر اهل بیت (ع) و «ثقل اصغر» نیز هست.
۵۷. جالب آن است که سید عبدالحسین شرف الدین نیز با استناد به برخی از همین کتاب هایی که نام بردیم، پاسخ شیخ سلیم بشری را داده است!
۵۸. در این جا، درنگ در اعتراف و اقرار یک دانشمند نامدار و بزرگ شیعی خواندنی است: «اعلم أن تقسیم الحدیث إلى أقسامه المشهورة كان أصله من غیرنا [=أهل السنة]، ولم یکن معروفاً بین قدماء علمائنا... فأصحابنا لم یردوا أن یكونوا محرومین من فائدة تقسیم الحدیث إلى أقسامه، ولا أن یمتاز غیرهم [=أهل السنة] بشيء عنهم [!]، فقسّموا الحدیث إلى أقسامه المشهورة...» (ر. ک: سید محسن امین، پیشین، ج ۵، ص ۴۰۱).
۵۹. ر. ک: ابو عبدالله بخاری، *صحیح البخاری*، پنجم، دمشق و بیروت، دار ابن کثیر و الیمامه، ۱۴۱۴ هـ. ق، ج ۱، ص ۱۰۷؛ ج ۳، ص ۱۳۸۲ و ...؛ مسلم بن حجاج نیشابوری، *صحیح مسلم*، دوم، بیروت، دارالفکر، ۱۳۹۸ هـ. ق، ج ۳، ص ۱۵۰۴؛ ج ۴، ص ۱۸۴۱ و ...؛ ابو عیسی ترمذی، *الجامع الصحیح*، بی جا، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا، ج ۵، ص ۳۶۶ و ...

شیعیان به چشم می‌خورند که لقب «رافضی» به آنها داده شده و به بهانه دشمنی [با صحابه رسول خدا(ص)] بر آنان خرده گرفته شده است... آیا با این وجود، به این سخن شخص معترض که «اهل سنت به رجال حدیثی شیعه احتجاج نمی‌کنند»، گوش فراداده می‌شود؟! هرگز!!^{۶۲}

همچنین، سید در مقام اثبات شایستگی های محدثان شیعه برای روایت و لیاقت آنان برای این که با اطمینان خاطر، مصدر و منبع حدیث باشند، ادامه می‌دهد:

ولكن المعترضين لا يعلمون، ولو عرفوا الحقيقة لعلموا أنّ الشيعة إنّما جروا على منهاج العترة الطاهرة، واتسموا بسماتها، وأنهم لا يطيعون إلا على غرارها، ولا يضربون إلا على قالبها، فلا نظير لمن اعتمدوا عليه من رجالهم في الصدق والأمانة، ولا... ولا... لكن جهله [أي المعترض] بهم جعله... يتهم ثقة الإسلام محمد بن يعقوب الكليني وصدق المسلمين و محمد بن الحسن بن علي الطوسي...؛ اما معترضان نمی‌دانند و چنانچه حقیقت را درمی‌یافتند، [از این نکته] آگاه می‌شدند که شیعیان تنها به همان شیوه عترت پاک رسول خدا(ص) گام برداشته و نقش و رنگ آنان را پذیرفته‌اند؛ نهاد اینان جز مانند سرشت آنان نیست و قالب و چارچوب وجودی ای جز شاکله وجودی آنان ندارند. به همین دلیل، برای رجال [و محدثان] مورد اعتماد شیعیان، در راستگویی و دل‌آسودگی [از کارشان]، مانندای در میان نیست و نه... و نه، اما نادانی شخص معترض به [حقیقت حال] آنها او را واداشته تا... ثقة الاسلام کلینی، شیخ صدوق و شیخ طوسی را [به عدم صداقت و در نتیجه، به عدم حجیت] متهم کند...^{۶۳}

کاملاً پیداست که جناب سید مفهوم واژه «شیعه» را - با این همه ارج و افتخاری که برای مصادیق آن یادآور می‌شود - همان مفهوم «شیعه دوازده امامی» یا «شیعه اثنا عشری» می‌داند و نمی‌تواند مفهوم عام و گسترده آن را اراده کند، و گرنه - چنان که در ادامه خواهیم گفت - ناچار است بسیاری از آنچه را که تا این جا به عنوان پارامترها و مؤلفه های شناخت راویان شیعه مورد استناد در جوامع حدیثی عمده اهل سنت به کار گرفته است باز پس گیرد تا آسیبی به لیست بلند بالایی نرسد که در آن، از آنان یاد کرده است.

۶۰. محمد رضا حکیمی، پیشین، ص ۹۷-۱۰۲.

۶۱. سید عبدالحسین شرف الدین، المراجعات، پیشین، ص ۶۸، س ۱۴.

۶۲. همان، ص ۱۶-۲۱.

۶۳. همان، ص ۶۸-۶۹.

باور حریف رودر رو برمی‌آیند و نیز برخلاف آن که کتاب المراجعات یک اثر برجسته در حوزه مناظره کارساز و اخلاقی به شمار می‌رود^{۶۴}، به نظر می‌آید شیخ سلیم بشری در لابه لای نامه‌هایی که رد و بدل می‌شوند، تنها یک پرسشگر فروتن و بی‌آزار است و بیش از آن که یک هم‌اورد و مناظره کننده باشد، مدیر و مجلس گردان یک میز گرد است که پرسش‌ها را تهیه و تنظیم می‌کند!!

۶-۲. دو پرسش

۶-۲-۱. مفهوم کلمه «شیعه» که در نامه های چهاردهم و شانزدهم سید به شیخ در اندازه یک کلیدواژه (key word) به کار رفته است، چیست؟

۶-۲-۲. آیا صدراوی ای که سید در نامه شانزدهم به شیخ، از آنها نام برده است، مصداق های همان مفهومی اند که مرحوم علامه شرف الدین در نامه چهاردهم خویش به دست می‌دهد؟

۶-۳. دو پاسخ

۶-۳-۱. پاسخ نخستین پرسش

سید نادرستی این ادعا را که «اهل سنت به رجال حدیثی شیعه احتجاج نمی‌کنند»^{۶۵}، با این سخنان خود آشکار می‌کند:

... تلك صحاحهم السنة وغيرها تحتج برجال من الشيعة، [وقد] وصمهم الواصمون بالشيعة والانحراف، ونيز وهم بالرفض والخلاف، ونسبوا اليهم الغلو والإفراط والتكذب عن الصراط، وفي شيوخ البخاري رجال من الشيعة نيزوا بالرفض، ووصموا بالبغيض... فهل يصغى بعد هذا إلى قول المعترض: إن رجال الشيعة لا يحتج أهل السنة بهم؟! كلا!!... این، صحاح ششگانه و دیگر جوامع حدیثی آنان [= اهل سنت] اند که به رجالی از [محدثان] شیعه احتجاج می‌کنند، با آن که خرده گیران [= اهل جرح و تعدیل و ترجمه نگاران سنی مذهب] با [برچسب‌هایی چون] شیعه بودن و کجروی، بر آنان خرده گرفته، با گذاردن لقب‌هایی چون «رفض» و «خلاف» بر آنها، آنان را به غلو، افراط و دوری از راه راست، نسبت داده‌اند! [شگفت آن که] در میان مشایخ روایی بخاری نیز کسانی از

۶-۳-۲. دگر دیسی های ترمینولوژیک واژه «شیعه»

به گزارش دانش زیست شناسی (biology) برخی جانداران در فرآیند تولد تا بلوغ خود، دگرگونی های شگفت آوری را پشت سر می نهند تا با بیرون شدن از یک قالب و درآمدن به قالبی نو، ارگان های جور و اجوری را تجربه کنند و اندام های نهایی و بافت های ماندگار خود را باز یابند. این ویژگی که «دگر دیسی» (metamorphism) نامیده و در حشراتی چون پروانه ها و ملخ ها و دوزیستانی چون غوک ها دیده می شود، به نوعی، سرنوشت مشترک انسان ها و واژه ها نیز هست؛ آدمیان هم در درازنای زندگی خود تحت تأثیر علل و عواملی گوناگون و گاه ناشناخته، رنگ ها و نقش های تازه تا و تو در تویی را بر جان و روان و اندیشه و احساسات خود می بینند یا می زنند و چنان دیگرگون می شوند که گویا به رغم باور فیلسوفان، «انقلاب ماهیت» (transmutation) پیدا می کنند و به گفته فرانسوی ها، «الینه» می شوند.

واژه ها نیز چنین اند و گرچه بسیاری از آنها در همان زادگاه معنای لغوی خود ایستامی مانند دستخوش دگرگونی ها و پوست اندازی ها نمی شوند، شمار درخور ملاحظه ای نیز از آنها، چنین نیستند؛ این دسته از واژه ها، در بستر معنایی زاده می شوند، رشد می کنند، می بالند و گاه می میرند و از دایره کاربری ها بیرون می روند. به دیگر سخن، برخی از واژه ها، به دنبال افزودن یا کاستن یک یا چند قید و در نتیجه، ایجاد توسعه یا تضییق در مفهومشان، از شکلی به شکل دیگر و از شخصیتی به شخصیت دیگر درمی آیند و به همین ترتیب است که فرآیند «اصطلاح سازی» (term) شکل می گیرد و «اصطلاحات» (terminology یا acceptation) زاده می شوند؛ فرآیندی که ما آن را «دگر دیسی های ترمینولوژیک» نامیده ایم.

شاید بتوان گفت واژه های «تشیع» و «شیعه» که فرازها و نشیب ها و طرز تلقی های گوناگونی را به خود دیده اند، برجسته ترین نمونه های این گونه دگرگونی ها در جهان کاربری الفاظ و کلمات باشند؛ نمونه هایی که داستان انقلاب ها و درگیری های دیرپا و دل آزارنده سده های نخست جهان اسلام و مسلمانان، گوشه ای از سرنوشت پیچیده و برگ هایی از زندگی نامه پر آشوب آن دو نیز هست!!

رخداد های پس از درگذشت رسول خدا (ص) و کنار گذارده شدن خاندان خدایی آن حضرت از عرصه مدیریت عمومی جامعه، پیامدهای تلخی را دامنگیر مسلمانان کرد که شاید به دنبال محروم شدن مردم از مشعل های هدایتی که رسول خدا (ص) آنها را دو شادوش کتاب خدا قرار داده بود- فاجعه آمیزترینشان، نارسایی های پیش آمده در عرصه ایمان و عقیده و مباحث کلامی باشد.

با خودنمایی کردن خوارج به عنوان پیشگامان طرح یک شکل عقیدتی و یک مکتب فکری،^{۶۴} زنگ شوم انشعاب ها و جدایی سازی های فکری و کلامی نواخته شد و کم کم پای مباحثی به میان آمد که شاید طراحان آنها هم نمی دانستند که هم اینک امواجی را برمی انگیزند که در آینده، به طوفان هایی سهمناک برای درهم کوبیدن شهرها و آبادی هایی تبدیل خواهند شد که بر ساحل آرام ایمان به پیامبر منادی وحدت و کتاب «اعتصام» آفرین خدا بنیان گرفته اند.

کشته شدن عثمان بن عفان، سومین خلیفه روی کار آمده پس از رسول خدا (ص) و سپری شدن دوران کوتاه و پریه ماهوی خلافت امام علی (ع)، جدا از بازتاب های سیاسی ای که داشت، پرسش هایی را نیز درباره چگونگی تعامل این دو صحابی نامدار پیامبر اکرم (ص) با یکدیگر و بازخوانی پرونده قتل عثمان، به دنبال داشت. علل و عوامل گوناگونی که این جا و این مجال اندک، فرصت مناسبی برای گشودن رازهای سر به مهر آنها نیست؛ دست به دست هم دادند و زمینه را برای طرح مباحث شکاف آفرینی فراهم آوردند که یکی از آنها، پرسش از برتری امام علی (ع) بر عثمان یا برعکس و کنجکاوای در این زمینه بود. از همین جاست که اصطلاح «شیعه» برای ممتاز شدن گروهی در جامعه آن روز مسلمانان رواج می یابد که علی (ع) را برتر از خلیفه سوم می دانستند و مصر و کوفه- در کنار «حمص» که مرکز ثقل طرفداران برتری عثمان بر آن حضرت بود- گرانگاه چنین گرایشی شد؛ گرایشی که چون سلیقه رقیب خود، تنها جنبه ایجابی نداشت و در بیان برتری های علی (ع) یا عثمان منحصر نمی شد، بلکه جنبه سلبی نیز داشت و آن، بدگویی از گزینه طرف مقابل بود.^{۶۵}

با برداشته شدن قانون ممنوعیت نقل و تدوین حدیث در میان گرایشی که بعدها عنوان عمومی «اهل سنت» را به خود گرفت، گشوده شدن درهای بسته گزارش سیره و مغازی رسول خدا (ص)

۶۴. ابوطالب مکی، قوت القلوب، اول، بیروت، دار صادر، ۱۹۹۵ م، ج ۲، ص ۲۴۷.

۶۵. ابوالحجاج مزی، تهذیب الکمال، اول، بیروت، مؤسسة الرساله، ۱۴۰۳ هـ. ق، ج ۳، ص ۱۷۰ و ج ۲۴ (اول)، ۱۴۱۳ هـ. ق، ص ۲۷۱.

زام امامت را به گمان خود، به زید بن علی (ع) دادند، از همین روی است که در مناظره‌ای که در -شاید- دهه سوم قرن دوم هجری میان واصل بن عطاء -در گذشته به سال ۱۳۱ قمری- و ۷۶ و عمرو بن عبید -در گذشته به سال ۱۴۴ قمری- ۷۷ درمی‌گیرد، تعبیر «شیعه» در کنار نام فرقه‌هایی چون خوارج، مرجئه و اصحاب حسن بصری، بر زیدیان اطلاق می‌شود.^{۷۸}

اندک اندک با باز شدن قهری فضای بسته سیاسی جهان اسلام که پیامد تزلزل و در نهایت، سقوط نظام سرکوبگر اموی و نوبنیاد بودن و چندان استوار نشدن پایه‌های سلطه عباسی بود، دو قهرمان و دو میدان‌دار بزرگ و تحول‌آفرین تاریخ اسلام -یعنی امام باقر (ع) و امام صادق (ع)- با در پیش گرفتن رویکردی فرهنگی و به دور از جنجال‌های قیام مسلحانه و پیراسته از برخوردهای بی‌بنیاد سیاست‌مآبانه، ماندگارترین و اساسی‌ترین مفهوم تشیع را با بازگو کردن احادیث مسکوت مانده و فراموش شده رسول خدا (ص) -مانند «حدیث لوح جابر»- چونان نقطه عطفی شکل دادند؛ مفهومی که سلول‌های بنیادینش هسته‌هایی داشتند به نام‌های «وصایت»، «ولایت»، «امامت منصوص»، «قریشی نسب بودن دوازده امام» و

۶۶. یاقوت حموی، معجم‌الادبیه، سوم، بیروت، دار الفکر، ۱۴۰۰ هـ. ق.، ج ۱۸، ص ۷ و محمد بن اسحاق، سیره ابن اسحاق، اول، بیروت، دار الفکر، ۱۳۹۸ هـ. ق.، ص ۱۲ (مقدمه دکتر سهیل زگار).

۶۷. محمد بن اسحاق، همان.

۶۸. محمد بن جریر طبری، تاریخ الطبری، بی‌جا، بیروت، روائع التراث العربی، بی‌تا، ج ۷، ص ۱۱۱-۱۱۲.

۶۹. یاقوت حموی، معجم‌الادبیه، پیشین و محمد بن اسحاق، پیشین.

۷۰. ابو عبدالله ذهبی، سیر اعلام النبلاء، چهارم، بیروت، مؤسسة الرسالة، ۱۴۰۶ هـ. ق.، ج ۱۰، ص ۵۸ و ابن جلاب بصری، التفریح، اول، بیروت، دار الغرب الاسلامی، ۱۴۰۸ هـ. ق.، ص ۷۸ (مقدمه دکتر حسین بن سالم دهمانی).

۷۱. ابو عبدالله ذهبی، همان، ج ۱۴، ص ۲۷۷.

۷۲. همان، ج ۱۷، ص ۱۷۴ و میزان الاعتدال، اول، بیروت، دار المعرفه للطباعة والنشر، ۱۳۸۲ هـ. ق.، ج ۳، ص ۶۰۸.

۷۳. ابن حجر عسقلانی، تهذیب التهذیب، اول، حیدرآباد دکن، بی‌تا، ۱۳۲۵ هـ. ق. (افست دار صادر، بیروت)، ج ۸، ص ۶۶.

۷۴. همان.

۷۵. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، دوم، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۳۸۷ هـ. ق.، ج ۲۰، ص ۲۲۶.

۷۶. خیرالدین زرکلی، پیشین، ج ۸، ص ۱۰۸.

۷۷. همان، ج ۵، ص ۸۱.

۷۸. سید مرتضی علم الهدی، امالی المرتضی، دوم، بیروت، دار الکتب العربی، ۱۳۸۷ هـ. ق.، ج ۱، ص ۱۶۶؛ زین‌الدین بن علی، الروضة البهیة، دوم، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ هـ. ق.، ج ۳، ص ۱۸۲ و محمدتقی شوشتری، پیشین، ج ۳ (دوم)، ۱۴۱۱ هـ. ق.، ص ۲۶۵.

و آشکار شدن فتوحات نمایان امام علی (ع) و نقش محوری آن حضرت در میدان‌های متعدد و متنوع حفظ و گسترش اسلام، پای دو خلیفه دیگر صدر اسلام (ابوبکر و عمر) و همه صحابیان نیز به این مباحث کشیده شد و این پرسش پیش آمد که اساساً برترین صحابی رسول خدا (ص) کیست؟ در این مرحله، «شیعه» به کسانی گفته می‌شود که علی (ع) را افضل صحابه و برترینشان می‌دانستند و از همین روی است که نوع اهالی سیره و مغازی‌نگاری، گرایش‌های شیعی -با این معنا و اصطلاح جدید- داشتند^{۶۶} و عبدالملک بن مروان -پنجمین خلیفه اموی- تمنا می‌کرد کسی به سوی مباحث مرتبط با سیره کشیده نشود.^{۶۷} عبدالله بن عباس نام فرزند خود را که در شب ضربت خوردن امام علی (ع) به دنیا می‌آید، از سر عشقی که به آن بزرگوار داشت، «علی» و کنیه اش را «ابوالحسن» می‌نهاد و عبدالملک بن مروان به چنین نام و کنیه‌ای واکنش منفی نشان می‌داد^{۶۸} و کسانی چون ابن اسحاق^{۶۹}، شافعی^{۷۰}، طبری^{۷۱}، حاکم نیشابوری^{۷۲}، ابواسحاق سبعی^{۷۳} و سلیمان بن مهران اعمش^{۷۴} «شیعه» خوانده می‌شدند. ابن ابی الحدید نیز در کنار اشاره‌ای کوتاه به تطورات مفهوم واژه «شیعه» و کسانی که به این عنوان شهرت یافتند، به گمان خود، معنای معتدل و دور از افراط و تفریط این کلمه را همان برتر دانستن امام علی (ع) از دیگر صحابیان دانسته و معتزله را که بدین معنا و مفهوم وفادار بوده‌اند، «شیعیان حقیقی» خوانده است.^{۷۵}

دیری نپایید که زیدیه و زیدیان -یعنی گروندگان که زعامت و رهبری جامعه مسلمانان را درخور کسی می‌دانستند که افزون بر قرشی بودن و بر خورداری از علم و وارستگی‌های اخلاقی، برای به دست گرفتن حاکمیت و قدرت، شمشیر برکشد و قیام مسلحانه کند- مصداق «تشیع» و «شیعه» شدند و بار مفهومی جدیدی بدان دادند. اینان در کنار پذیرفتن افضلیت امام علی (ع) بر همه صحابیان و نیز رسمیت بخشیدن به صحت خلافت ابوبکر، عمر و عثمان، نام آن امام راستین، امام حسن (ع)، امام حسین (ع) و امام سجاد (ع) را به فهرست شایستگان و دارندگان مقام امامت افزودند و پس از این چند تن، به بهانه خانه نشینی امام باقر (ع) که فاقد شرط مهم و محوری قیام مسلحانه بود،



همدوشی «ثقل اصغر» با «ثقل اکبر» در کار ابدی و پایان ناپذیر هدایت و رهبری توده‌ها. ۷۹

چنین مکتبی که خاموشی گزیدن در برابر رخداد‌های پس از درگذشت رسول خدا (ص)، همدوشی صحابی‌ان با یکدیگر و قرار دادنشان در خط قرمز تأیید یکباره و بی چون و چرا و بی استثنا، بی تفاوتی در قبال اهانت‌ها و سرکوب‌های روا شده در حق امامان اهل بیت (ع) - به ویژه، امام علی (ع) - و مهم‌تر از همه، رسمیت بخشی به نظام‌های سیاسی شکل گرفته پس از انتخابات سقیفه را بر نمی‌تافت، قهرآئمی توانست از رگبار سختگیری‌های سیاسی، سنگینی محرومیت از حقوق اجتماعی و تلخی کنار زده شدن از حتی عرصه‌های علمی و فرهنگی یا بی‌آبرو و انگشت‌نما شدن در آنها برکنار بماند و بدین ترتیب، سخن کهنه‌ناشدنی و جاودانه امام علی (ع) که آن راده‌ها سال پیش از فرارسیدن این سال‌های سرد و سربی بر زبان آورده بود، لباس تحقق و عینیت پوشید: «من أحبنا أهل البيت فليعد للفقير جلباباً؛ هر کس ما - اهل بیت رسول خدا (ص) - را دوست دارد، آماده فقری فراگیر باشد. ۸۰

«تشیع» با این رویکرد، از همان روزهای آغازین پا گرفتن خود، با تلخی‌های بسیاری که از رفتار لایه‌های زیرین اجتماع و نیز از واکنش‌های خواص سیاسی و علمی برمی‌خاست، رویارو شد؛ فرزندان ابونعیم چون مردم کوچک و بازار به او «شیعه» می‌گفتند، با چشم‌گریان به خانه می‌آمد، ۸۱ در عصر شافعی، هر کس زبان به یادآوری فضیلتی برای اهل بیت (ع) می‌گشود، «رافضی» خوانده می‌شد ۸۲ و راویان بسیاری به بهانه پذیرش چنین گرایشی، به «غلو»، «رفض» و «خبیث بودن» متهم و غالباً متروک می‌شدند که عبیدالله بن موسی بن ابی‌المختار، ۸۳ علی بن هاشم بن برید ۸۴ و حاکم نیشابوری ۸۵ تنها سه نمونه از این گروه پرشمارند. ۸۶

پیروان این گرایش، بی‌باکانه و به پشتوانه دست‌آویزهای نیرومندی که داشتند، نه تنها از برتر دانستن امام علی (ع) بر عثمان که از برتر شمردن آن حضرت بر همه صحابی‌ان بی‌منه ندا شدند و تن نمی‌زدند، چنان که انتقاد از صحابی‌ای چون معاویه را که دیگران محبت به او را ملاک احترام به مجموعه صحابی‌ان و اهل «سنت» بودن می‌دانستند و از خدا می‌خواستند با محبت به این صحابی بمیرند ۸۷ نیز روا می‌شمردند و به همین دلیل هم به «بدعت»، «خبث» و بایکوت شدن و تحریم نقل حدیث از آنان، مشهور، متهم یا محکوم می‌شدند. ۸۸

چنین بود که «تشیع» در قالب «شیعه امامیه» شکل گرفت و گاه

با همین تعبیر ۸۹ و گاه با تعبیر «رافضه»، ۹۰ جنبه‌های گوناگون زندگی پیروانش چون پرداختن‌شان به مشاجرات صحابه، ۹۱

۷۹. و این، همان مفهومی است که کسانی چون شهید اول و شهید ثانی آن را در نوشته‌های فقهی خود، یادآور شده‌اند. ر. ک: زین‌الدین بن علی، همان و محمد بن مکی عاملی، الدرر السعیه، اول، قم، مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۱۲ ه. ق.، ج ۲، ص ۲۷۲.

۸۰. محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، دوم، بیروت، مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۳ ه. ق.، ج ۲۵، ص ۱۵، ج ۲۶، ص ۱۱۸، ج ۲۷، ص ۱۴۳، ج ۴۶، ص ۳۶۰؛ ۵۸، ص ۱۳۵ و ج ۶۴، ص ۲۲۷ و ۲۴۷.

البته، همین جا باید یادآوری کنیم که این حدیث متأسفانه، همواره با نوعی سطحی‌نگری و ساده‌انگاری که محصول غفلت از نگاه آینده‌نگر امام علی (ع) به تحولات سیاسی و اجتماعی جهان اسلام است، تفسیر شده و می‌شود!

۸۱. احمد بن حسین بیهقی، مناقب الشافعی، اول، قاهره، دار التراث، ۱۳۹۱ ه. ق.، ج ۲، ص ۶۹-۷۰.

۸۲. شبلنجی، نورالابصار، بی‌جا، بیروت، دار الجیل، ۱۴۰۹ ه. ق.، ص ۲۳۲ و شیخ الاسلام جوینی، فراد السعین، اول، بیروت، مؤسسه المحمودی للطباعة والنشر، ۱۳۹۸ ه. ق.، ج ۱، ص ۱۳۵.

۸۳. ابو عبدالله ذهبی، سیر اعلام النبلاء، پیشین، ج ۹ (چهارم)، ۱۴۰۶ ه. ق.، ص ۵۵۶.

۸۴. ابو عبدالله ذهبی، میزان الاعتدال، پیشین، ص ۱۶۰.

۸۵. همان، ص ۶۰۸ و سیر اعلام النبلاء، پیشین، ج ۱۷، ص ۱۷۴.

۸۶. ذهبی حتی این آرزوی خود را پنهان نمی‌کند که کاش حاکم نیشابوری که گرایش‌های شیعی داشته است، مستدرک خود را بر صحیح بخاری و صحیح مسلم نمی‌نوشت!! (ر. ک: ابو عبدالله ذهبی، تذکره الحفاظ، بی‌جا، بیروت، دار الکتب العلمیه، بی‌تا، ج ۳، ص ۱۰۴۵)

۸۷. ابن عماد حنبلی، شذرات الذهب، بی‌جا، بیروت، دار الفکر، ۱۴۰۹ ه. ق.، ج ۱، جزء ۱، ص ۶۵.

۸۸. ابو عبدالله ذهبی، سیر اعلام النبلاء، پیشین، ج ۹، ص ۵۵۶ و ج ۱۷، ص ۱۷۵؛ ابوطالب مکی، پیشین، ج ۱، ص ۳۴۲ و خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، بی‌جا، بیروت، دار الکتب العلمیه، بی‌تا، ج ۱۴، ص ۴۲۷.

۸۹. ابو عبدالله ذهبی، همان، ج ۴ (دوم)، ۱۴۰۲ ه. ق.، ص ۴۰۲ و ج ۱۳ (چهارم)، ۱۴۰۶ ه. ق.، ص ۱۲۰ و یاقوت حموی، معجم البلدان، پیشین، ج ۴، ص ۲۹۶.

۹۰. ابو عبدالله ذهبی، همان، ج ۱۳، ص ۱۲۱ و تاریخ الاسلام، اول، بیروت، دار الکتب العربی، ۱۴۱۲ ه. ق.، مجلد حوادث و وفیات سال‌های ۲۵۱-۲۶۰، ص ۱۱۳.

۹۱. ابو عبدالله ذهبی، سیر اعلام النبلاء، همان، ج ۱۰ (چهارم)، ۱۴۰۶ ه. ق.، ص ۹۳.

«الغالية من الرافضة» یاد کرده است^{۹۴} که همگان آنان را «شیعیان امامی مذهب» می‌دانند!

بدین ترتیب، با کمی سهل‌گیری و تسامح، تنها راویان نخست (ابان بن تغلب)، پنجم (اسماعیل بن خلیفه ملانی کوفی)، نهم (اسماعیل بن موسی فزاری کوفی)، دهم (تلید بن سلیمان کوفی اعرج)، یازدهم (ثابت بن دینار)، دوازدهم (ثویر بن ابی فاخته)، سیزدهم (جابر بن یزید جعفی کوفی)، هفدهم (جمیع بن عمیره بن ثعلبه کوفی تیمی)، ۱۰۵ هجدهم (حارث بن حصیره ازدی کوفی)، نوزدهم (حارث بن عبدالله

۹۲. همان، ج ۱ (اول، ۱۴۰۱ هـ. ق.)، ص ۱۴۰.

۹۳. ابو عبدالله ذهبی، تاریخ الاسلام، پیشین، مجلد حوادث و وقایع عهد خلفای راشدین (اول، ۱۴۰۷ هـ. ق.)، ص ۶۵۴.

۹۴. ابو عبدالله ذهبی، المعبری فی خبر من فبر، بی‌جا، بیروت، دار الکتب العلمیه، بی‌تا، ج ۲، ص ۹۸.

۹۵. اسماعیل بن کثیر، البدایة والنهایة، اول، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۸ هـ. ق.، ج ۸، ص ۲۱۹.

۹۶. یاقوت حموی، معجم البلدان، پیشین.

۹۷. همان، ص ۳۹۸.

۹۸. ابن طاهر مقدسی، البلدہ والتاریخ، بی‌جا، بی‌جا، بی‌تا، ۱۹۱۶ م.، ج ۵، ص ۱۹۴.

۹۹. چنان‌که همین انس ذهنی در داستانی مشابه، برای نمونه، دانشمند بزرگی چون ابن حزم را لغزاند و مفهوم واژه‌های «دخول» و «ورود» را با هم خلط کرد! ر. ک: ابن حزم اندلسی، المحلی بالانوار، بی‌جا، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۸ هـ. ق.، ج ۶، ص ۳۱۶.

۱۰۰. چنان‌که برای نمونه، مامقانی به دلیل ذهنیتی که از واژه «تشیع» داشت، به ابن حجر عسقلانی خرده گرفته است که چرا حسن بن صالح ابن حی را «شیعه» دانسته، اما علامه شوشتری با توجه به دقتش در تصور معنای واژه «تشیع»، این خرده‌گیری را پاسخ گفته است. ر. ک: ابن حجر عسقلانی، تقریب التهذیب، دوم، بیروت، دار المعرفه للطباعة والنشر، ۱۳۹۵ هـ. ق.، ج ۱، ص ۱۶۷؛ عبدالله مامقانی، پیشین، ج ۱، ق ۲، ص ۲۸۵ و محمدتقی شوشتری، پیشین.

۱۰۱. محمدتقی شوشتری، همان، ج ۱ (دوم، ۱۴۱۰ هـ. ق.)، ص ۲۲ و نیز ر. ک: بسیاری از پانوشته‌های پیشین که در آنها، از منابع و مصادری چون سیر اعلام النبلاء، میزان الاعتدال، تاریخ الاسلام و البدایة والنهایة نام برده‌ام.

۱۰۲. ابن قتیبه، المعارف، اول، قم، نشر رضی، ۱۴۱۵ هـ. ق.، ص ۶۲۴.

۱۰۳. سید عبدالحسین شرف‌الدین، المراجعات، همان، ص ۷۹، ذیل شماره ۱۹؛ ص ۸۰، ذیل شماره ۲۰؛ ص ۸۱، ذیل شماره ۲۲ و ...

۱۰۴. ابن قتیبه، پیشین.

۱۰۵. مزنی و ذهبی، نام پدرش را «عمیر» دانسته‌اند و در کنار سکوت ذهبی، مزنی نام پدر بزرگش را «عصاق» ضبط کرده است. ر. ک: ابوالحجاج مزنی، پیشین، ج ۵ (سوم، ۱۴۰۹ هـ. ق.)، ص ۱۲۴ و ابو عبدالله ذهبی، میزان الاعتدال، پیشین، ج ۱، ص ۴۲۱.

موضعگیری شان در برابر «عشره مبشره»^{۹۲} یا در برابر ابن ملجم،^{۹۳} عزاداری هایشان،^{۹۴} ابراز اندیشه‌ها یا احساساتشان در برابر حادثه عاشورا^{۹۵} یا درباره امام منتظر (ع)،^{۹۶} نامگذاری شان بر روی فرزندان^{۹۷} و واکنششان در قبال برخی حوادث صدر اسلام،^{۹۸} دست‌مایه انتقادهای و استهزاها شد.

باری، انگیزه ما از این بازخوانی کوتاه و شتابان پرونده دگر دیسی‌های مفهومی دو واژه «تشیع» و «شیعه» آن است که بهوش باشیم پوشیده شدن لباس یک یا چند اصطلاح بر اندام یک واژه، باید زنگ خطر فرو غلتیدن در چاه ذهنیت‌ها و تبادل برخی معانی را برای یک پژوهشگر به صدا درآورد و شاخک‌های حساس او را تحریک کند. از این روی، مبدا ذهنیتی که از معنای این دو واژه داریم، ما را بلغزاند^{۹۹} و از این که چهره‌هایی در طول تاریخ اسلام، «شیعه» خوانده شده‌اند، شگفت‌زده یا هیجان‌زده شویم،^{۱۰۰} چنان‌که نباید از نفی اطلاق این واژه بر کسانی دیگر بهت‌زده باشیم و در همه حال، باید جغرافیای کاربرد این دو واژه چند بار رنگ به رنگ شده را از یاد نبریم.

در پایان این فراز از مقاله، دیگر باره یادآوری می‌کنیم که در لابه‌لای شرح حال‌نگاری‌ها یا جرح و تعدیل‌ها و یا گزارش‌های تاریخی‌ای که به سده‌های نخستین اسلامی بازمی‌گردد، هر جا پای سخن گفتن از یک «شیعه امامی» در میان باشد، واژه‌هایی چون «رافضی»، «غالی» و «خبیث» به کار می‌رود.^{۱۰۱}

۳-۳-۶. پاسخ دومین پرسش

با توجه به آنچه تاکنون گفته‌ام، به‌رغم آن که تفسیر جناب سید عبدالحسین شرف‌الدین از واژه «شیعه»، تنها با مفهوم «شیعه امامی» یا «شیعه اثناعشری» همپوشانی و به اصطلاح، در این مفهوم «ظهور دارد»، شمار بزرگی از کسانی که ایشان آنها را در لیست صدنفره «شیعه» قرار داده است، «شیعه امامی مذهب» نیستند و تنها مصداق مفهوم عام «تشیع» به شمار می‌روند. جالب آن است که آن جناب چند تن از این عده را با توجه به تصریح ابن قتیبه،^{۱۰۲} «شیعه» دانسته،^{۱۰۳} با آن که ابن قتیبه جدا از تیتیر «شیعه»، چند تن دیگر را زیر تیتری جداگانه و با تعبیر



همدانی)، بیست و سوم (حماد بن عیسی جهنی)، بیست و چهارم (حمران بن اعین)، سی ام (سالم بن ابی حفصه عجلی کوفی)، سی و یکم (سعد بن طریف حنظلی کوفی)، سی و دوم (سعید بن اشوع)، سی و هشتم (سلیمان بن قرم ضبی کوفی)، چهل و دوم (صعصعة بن صوحان عبدی)، چهل و چهارم (ظالم بن عمرو)، چهل و ششم (عباد بن یعقوب)، چهل و نهم (عبدالله بن عمر بن محمد کوفی)، پنجاهم (عبدالله بن لهیعه حضرمی)، پنجاه و دوم (عبدالرحمن بن صالح ازدی کوفی)، پنجاه و چهارم (عبدالملک بن اعین)، پنجاه و پنجم (عبیدالله بن موسی عیسی کوفی)، پنجاه و ششم (عثمان بن عمیر ثقفی بجلی کوفی)، پنجاه و هفتم (عدی بن ثابت کوفی)، پنجاه و هشتم (عطیة بن سعد عوفی کوفی)، پنجاه و نهم (علاء بن صالح تیمی کوفی)، شصت و یکم (علی بن بدیمه)، ۱۰۶ شصت و سوم (علی بن زید ابن عبدالله تیمی بصری)، شصت و پنجم (علی بن غراب فزاری کوفی)، شصت و ششم (علی بن قادم خزاعی کوفی)، شصت و هشتم (علی بن هاشم بن برید کوفی)، شصت و نهم (عمار بن زریق کوفی)، ۱۰۷ هفتادم (عمار بن معاویة بجلی کوفی)، هفتاد و پنجم (فطر بن خلیفه حنات کوفی)، هفتاد و هفتم (محمد بن خازم تیمی کوفی)، هشتاد و یکم (محمد بن مسلم طائفی)، ۱۰۸ هشتاد و سوم (معاویة بن عمار دهنی بجلی کوفی)، هشتاد و هفتم (موسی بن قیس حضرمی)، هشتاد و هشتم (نفع بن حارث نخعی کوفی)، نودم (هارون بن سعد عجلی کوفی)، نود و یکم (هاشم بن برید بن زید کوفی)، نود و هفتم (یحیی بن جزار عرنی کوفی) و صدم (ابو عبدالله جدلی). یعنی ۴۵٪ از راویان یاد شده را می توان مصداق مفهومی از «شیعه» دانست که مرحوم سید عبدالحسین شرف الدین آن را - چنان که گفتیم - به خواننده کتاب خود القا می کند و دیگر نامبردگان (= ۵۵٪) مصداق «شیعه» با دیگر مفاهیمی اند که بیشتر به آنها پرداخته ایم.

۷. جمع بندی و نتیجه گیری

کتاب المراجعات - چه در اندازه یک پرسش و پاسخ نوشتاری و چه در لباس یک مناظره و احتجاج مکتوب - در جهانی که قرن هاست قلم و کلمه و کلام جای خود را به شمشیر و جنجال و بلوا داده است و راهبرد کارگشا و کمیاب «هدلی از همزبانی خوش تراند»، در غوغای دکترین «پایان تاریخ» و «جنگ تمدن ها» فراموش شده است، نمونه و الگویی است کامیاب و رهنمون.

با این همه، ما «انسان ها» و فرآورده های «انسانی» ما هرگز از کاستی ها و نارسایی ها برکنار نیستیم و نیستند و گمان نمی کنم نابخردانه تر از این شعار فاقد شعور در طول تاریخ زندگی آدمیان سر داده شده باشد که «فإن القول ما قالت حدام»؛ حرف، همان است که «حدام» گفته است!

از همین روی، به گمان صاحب این قلم، نامه پانزدهم که شیخ سلیم برای سید عبدالحسین نوشته و نیز نامه های چهاردهم و شانزدهم که سید برای شیخ نگاشته است، از ملاحظات و تأملات پیش گفته برکنار نیستند و - به ویژه، در ارتباط با این دو نامه سید به شیخ - باید پذیریم، ناگزیر یا باید تفسیر بازتاب یافته «شیعه» و «تشیع» در نامه چهاردهم، دیگرگون و به گونه ای بازسازی شود که همه راویان صد نفره منعکس در نامه شانزدهم را پوشش دهد (گرچه با ظواهر عبارت آن نامه نمی خواند) و یا باید چیزی نزدیک به نیمی از راویان صد نفره یاد شده، نادیده گرفته شوند تا آن تفسیر پیش گفته، آسیبی نبیند (گرچه با تأکید و اهمیاتی که وجهه همت جناب سید برای اثبات مدعای خویش در این نامه بوده است، هماهنگ نیست) و قال الله الحکیم - عز من قائل - فی کتابه الکریم: «وما أوتیتم من العلم إلا قلیلاً».



۱۰۶. هم ذهبی و هم مزی، نام پدر او را «بدیمه» - با حرف ذال، نه دال - ضبط کرده اند. ر. ک: ابوالحجاج مزی، همان، ج ۲۰ (اول)، ۱۴۱۳ هـ. ق.، ص ۳۲۸ و ابو عبدالله ذهبی، همان، ج ۳، ص ۱۱۵.

۱۰۷. هم ذهبی و هم مزی، نام پدر او را «زریق» - با تقدیم حرف راء بر زاء - ضبط کرده اند. ر. ک: ابوالحجاج مزی، همان، ج ۲۱ (اول)، ۱۴۱۳ هـ. ق.، ص ۱۸۹ و ابو عبدالله ذهبی، همان، ص ۱۶۴.

۱۰۸. در المراجعات، پیشین، ص ۱۱۶، پیش از کلمه «طائفی»، واژه «بن» قرار دارد که خطاست. ر. ک: ابو عبدالله ذهبی، همان، ج ۴، ص ۴۰ و محمد تقی شوشتری، پیشین، ج ۹ (اول)، ۱۴۱۹ هـ. ق.، ص ۵۷۲.